



## A Jurisprudential Examination of the Impact of the Walā' Relationship and Severance of Kinship Ties on the Bar to Inheritance

Mohammad Jamali<sup>1</sup> 

1. Associate Professor, Department of Shafi'i Jurisprudence Group, Theology and Islamic knowledge University of Tehran, Tehran, Iran. Email: [dm\\_jamali50@ut.ac.ir](mailto:dm_jamali50@ut.ac.ir)

### Abstract

In Islamic law, maintaining kinship ties (Ṣilat al-Raḥim) is obligatory, while severing them is prohibited. From a jurisprudential perspective, severance of kinship is realized through the neglect of beneficence toward relatives or through causing them harm or distress. One of the most significant legal consequences arising from kinship relations is inheritance. Jurists unanimously agree that kinship constitutes one of the causes of inheritance, and they commonly regard difference of religion, homicide, and slavery as impediments to inheritance. The central question addressed in this study is whether the impediments to inheritance are strictly confined to those explicitly stated by jurists or are subject to juristic reasoning (Ijtihād). Accordingly, just as the termination of a causal relationship (such as marriage) brings inheritance to an end, can the severance of kinship ties likewise constitute an impediment to inheritance and be considered a condition affecting the eligibility of heirs?

Employing a descriptive-analytical method, this research investigates the possibility that severance of kinship ties affects the prohibition on inheritance from the perspective of Islamic jurisprudence. The findings indicate that the predominant view among jurists is that severance of kinship does not bar inheritance, since, despite the occurrence of such severance during and after the formative period of Islamic legislation, it has never been recognized as an impediment to inheritance. An alternative hypothesis suggests that this factor could indeed preclude inheritance, insofar as, similar to the rationale underlying the impediment of difference of religion, which is based on the absence of a Walā' (allegiance) relationship and its supportive function, the severance of kinship likewise negates this relationship, thereby nullifying inheritance due to the absence of a requisite condition. Upon critical examination of the evidence advanced by both views, it appears that the majority opinion is the more persuasive, while the opposing view lacks sufficiently strong proof.

**Keywords:** Inheritance, Severance of Kinship Ties, Impediments to Inheritance, Walā' Relationship, Mawālī.

**Cite this article:** Jamali, M. (2026). A Jurisprudential Examination of the Impact of the Walā' Relationship and Severance of Kinship Ties on the Bar to Inheritance. *Jurisprudence and the Fundamentals of the Islamic Law*, 58 (1), 431-450. (in Persian)

**Publisher:** University of Tehran Press.

Authors retain the copyright and full publishing rights.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jfil.2026.404213.669910>



**Article Type:** Research Paper

**Received:** 25-Oct-2025

**Received in revised form:** 17-Dec-2025

**Accepted:** 7-Jan-2026

**Published online:** 2-Feb-2026

## بررسی فقهی تأثیر رابطه ولائی و قطع صلۀ رحم بر منع توارث

محمد جمالی<sup>۱</sup>

۱. دانشیار، گروه فقه شافعی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: [dm\\_jamali50@ut.ac.ir](mailto:dm_jamali50@ut.ac.ir)

### چکیده

در شریعت اسلام صلۀ رحم امری واجب و قطع آن حرام است. از دیدگاه فقهی قطع صلۀ رحم با ترک احسان به آنان یا اذیت و آزار محقق خواهد شد. یکی از مهمترین آثار حقوقی مترتب بر رابطه خویشاوندی، توارث است. فقها اتفاق نظر دارند که یکی از اسباب توارث، خویشاوندی است؛ آنها اختلاف دین، قتل و بردگی را از موانع ارث می‌دانند. سؤال مطروحه در این زمینه آن است که آیا موانع ارث منصوص و محدود در موارد مذکور فقهاست یا امری اجتهادی است و همانگونه که قطع رابطه سببی (زوجیت) پایان رابطه توارث است، قطع صلۀ رحم نیز می‌تواند مانع توارث بوده و شرطی از شروط وراثت تلقی شود؟ این پژوهش بر آن است تا به روش توصیفی-تحلیلی امکان تأثیر قطع صلۀ رحم بر منع توارث را از دیدگاه فقه اسلامی مورد بررسی قرار دهد. نتیجه حاصله از این تحقیق آن است که دیدگاه رایج فقها آن است که قطع صلۀ رحم، مانع توارث نیست؛ زیرا با وجود قطع صلۀ رحم در عصر تشریح و پس از آن، به عنوان مانع توارث ذکر نشده است. فرضیه دیگر آن است که این عامل می‌تواند مانع ارث‌بری قرار گیرد؛ زیرا همانگونه که مناط حکم در مانع اختلاف دین، ترک رابطه ولائی و نقش حمایتی است، در قطع صلۀ رحم نیز این رابطه وجود ندارد و حفظ این رابطه به عنوان شرطی از شروط توارث معلوم است در نتیجه توارث منتفی است. با نقد و بررسی ادله دو دیدگاه به نظر می‌رسد قول جمهور راجح است و دیدگاه دیگر از دلیلی قوی برخوردار نیست.

**کلیدواژه‌ها:** توارث، قطع صلۀ رحم، موانع ارث، رابطه ولائی، موالی.

**استناد:** جمالی، محمد (۱۴۰۴). بررسی فقهی تأثیر رابطه ولائی و قطع صلۀ رحم بر منع توارث. فقه و مبانی حقوق اسلامی، ۵۸ (۱)، ۴۳۱-۴۵۰.

نوع مقاله: علمی-پژوهشی

دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۰۳

بازنگری: ۱۴۰۴/۰۹/۲۶

پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۷

انتشار: ۱۴۰۴/۱۱/۱۳

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

حق چاپ و حقوق نشر برای نویسندگان محفوظ است.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jjfil.2026.404213.669910>



## مقدمه

در شریعت اسلام، صلۀ رحم و احسان به خویشاوندان از اهمیت بسزایی برخوردار بوده و در آیات و روایات متعددی علاوه بر دستور به این امر، از قطع صلۀ رحم بر حذر داشته شده است. برخی از نصوص وارده به آثار نیک حفظ این رابطه در دنیا و آخرت اشاره دارند و در مقابل پیامدهای سوء قطع آن متذکر شده اند. خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ» (نحل/۹۰)، پیامبر اسلام (ص) نیز می‌فرماید: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَصِلْ رَجْمَهُ» (بخاری، ۱۴۲۲: ج: ۸: ۳۲) و در روایت دیگر می‌فرماید: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَاطِعٌ» (نوری، ۱۴۰۸: ج: ۹: ۱۰۸؛ بخاری، همان: ج: ۵: ۸؛ مسلم، بی‌تا: ج: ۴: ۱۹۸۱). بر قرابت و خویشاوندی، آثار و حقوقی مترتب می‌شود که یکی از مهمترین این آثار و حقوق، توارث است. از دیدگاه فقها، آخرین حق از حقوق متعلق به ترکه میت پس از پرداخت هزینه کفن و دفن، پرداخت دیون و اجرای وصیت او، تقسیم میراث بین وراثت است (طوسی، ۱۳۸۷: ج: ۱: ۱۸۸؛ زحیلی، بی‌تا: ج: ۴: ۳۲۳۹). از دیدگاه فقهی برای تحقق یک حق، علاوه بر وجود اسباب و شروط آن، عدم وجود مانع نیز شرط است. در حق توارث نیز علاوه بر وجود اسباب و شروط لازمه، نباید مانعی برای تعلق این حق وجود داشته باشد (قرافی، بی‌تا: ج: ۴: ۲۱۶).

فقها و حقوقدانان اتفاق نظر دارند که یکی از اسباب ارث، قرابت است و قائل به آن هستند که کفر، قتل و بردگی موانع ارث بری است. از دیدگاه آنان پس از تحقق سبب ارث و احراز شرایط آن و عدم وجود مانع، وارث از این حق برخوردار خواهد شد. در فقه اسلامی، چنانچه یکی از اسباب توارث وجود نداشته باشد یا با وجود سبب، شرطی از شروط ارث بری محقق نشود یا با وجود سبب و تحقق شروط، یکی از موانع محرز شود، حقی از ارث به شخص تعلق نمی‌گیرد. با وجود اهمیت و جایگاه صلۀ رحم و احسان به خویشاوندان، امروزه بیش از زمان گذشته نه تنها شاهد گسسته شدن این رابطه در بین افراد خویشاوند هستیم، بلکه در برخی موارد این رابطه به عداوت و کینه و دشمنی نیز تبدیل می‌شود. نمونه بارز قطع صلۀ رحم، ترک والدین در دوره سالمندی و عدم توجه به امور آنان و در نتیجه عاق فرزندان است. بی‌توجهی به صلۀ رحم توسط برخی از افراد در جامعه و گسستن این رابطه میمون و فریضه الهی، این سؤال را در ذهن ایجاد می‌کند که آیا قطع صلۀ رحم نمی‌تواند مانعی همچون قتل در ارث بری باشد؟ به تعبیر دیگر آیا موانع ارث منصوص و غیر قابل اجتهاد است یا اینکه امری اجتهادی بوده و همان‌گونه که قطع رابطه زوجیت به عنوان قرابت سببی، مانع ارث است گسستن پیوند نسبی و قطع صلۀ رحم نیز می‌تواند مانع ارث محسوب شود؟ چگونه می‌توان پذیرفت که فردی از میان خانواده از قبیل فرزند یا برادر سالها با والدین و خویشاوندان خود قطع رابطه کرده و هیچ ارتباطی با آنان برقرار نکند و تعلق خاطری با آنان نداشته باشد، ولی با وجود قطع این رابطه عاطفی و حقوقی، پس از مرگ خویشاوند، حقی از میراث به او تعلق گیرد؟ فقهای گذشته و به تبع آنان فقهای معاصر، موانع ارث را

محدود به موارد فوق الذکر دانسته و قطع صلّه رحم را از موانع ارث نمی‌دانند، با این وجود به نظر می‌رسد این مسئله می‌تواند به عنوان یک فرضیه قابل طرح باشد و مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

### پیشینه تحقیق

در مورد پیشینه تحقیق باید گفت بیشتر منابع فقهی مفصل مذاهب، بایی را به موضوع میراث اختصاص داده‌اند و برخی از نویسندگان تألیف کتابی خاص در میراث نگاشته‌اند، برخی از این تألیفات - علاوه بر منابع فقهی مذاهب - عبارتند از: کتاب «الفقه الاسلامی و ادلته» تألیف وهبه الزحیلی، کتاب «المفصل فی احکام المرأة و البيت المسلم» تألیف عبدالکریم زیدان، کتاب «الموارث فی الشریعة الاسلامیه» نگاشته محمد علی صابونی، کتاب «ارث و بررسی مبانی آنان دیدگاه مذاهب پنج گانه اسلامی» اثر سیدابوالحسن حسینی‌ادیانی. حسب مراجعه و استقرا در منابع مذکور و سایر منابع در این زمینه، نویسندگان، موانع ارث را محدود و محصور در همان موانع مشهور مذکور نزد فقها می‌دانند و طرح فرضیه مذکور در آثار مکتوب و منشور پیشینان دیده نمی‌شود.

این پژوهش بر آن است تا به روش توصیفی - تحلیلی با استناد به منابع معتبر کتابخانه‌ای تأثیر صلّه رحم و قطع آن در توارث را ارزیابی کند و فرضیه قطع صلّه رحم به عنوان مانع ارث‌بری را مورد نقد و بررسی قرار دهد.

### ۱. مفهوم‌شناسی

در این بخش، مفهوم سه اصطلاح رابطه ولائی، قطع صلّه رحم و توارث مورد بررسی قرار می‌گیرد.

#### ۱-۱. رابطه ولائی

اصطلاح رابطه ولائی در این پژوهش برگرفته از آیه «وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَأَنْوَهُمْ نَصِيْبَهُمْ» (نسا: ۳۳) می‌باشد که محل استناد و اختلاف برداشت در شرط توارث قرار گرفته است. موالی برگرفته از «ولی»، در ادبیات عرب بر معانی متعددی از جمله نزدیکی، یار و یاور، ناصر و سرپرست دلالت دارد (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۱۵؛ ۴۰۸؛ راغب، ۱۴۱۲ق: ج: ۱؛ ۸۸۶؛ جوهری، ۱۹۸۷م: ج: ۶؛ ۲۵۲۹). مفسرین نیز در ذیل تفسیر این آیه، «ولی» را از حیث لغت، لفظی مشترک بین معانی: معتق (شخص آزادکننده برده)، معتق (برده آزاد شده)، هم‌پیمان، سرپرست و عصبه دانسته و قدر مشترک این معانی را نزدیکی، نصرت و یاری می‌دانند (فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ج: ۱۰؛ ۶۷؛ طوسی، بی‌تا: ج: ۳؛ ۱۸۵). با توجه به معنای «مولی» نزد لغویین و مفسرین، مقصود از رابطه ولائی آن است که بین دو یا چند نفر چنان رابطه قرب و نزدیکی وجود داشته باشد که در زندگی ناصر، یاور و غمخوار هم باشند و اگر بین آنها رابطه دوستی و محبت و نصرت و یاری وجود نداشته باشد، رابطه ولائی بین آنان نیز از بین خواهد رفت (صوفی، ۱۴۲۳ق: ج: ۱؛ ۳۱۲؛ طباطبائی، ۱۳۹۰ق: ج: ۹؛ ۳۳۸). توجه به این رابطه در این پژوهش به جهت تأثیر این رابطه بر توارث یا عدم آن

است؛ برخی حفظ این رابطه را شرط توارث گرفته‌اند؛ در حالی از دیدگاه گروهی دیگر حفظ این رابطه شرط ارث‌بری نیست. بر همین اساس فقها در مورد مانع اختلاف دین (قطع رابطه ولائی ایمانی) در توارث، اختلاف نظر دارند؛ از دیدگاه جمهور فقها کفر مانع توارث است ولی از نظر فقهای امامیه کفر تنها مانع ارث‌بری شخص کافر از مسلمان است (طباطبائی، ۱۴۱۸ق: ج ۱۴: ۱۵۹؛ سرخسی، ۱۹۹۳: ج ۴: ۲۲۳؛ انصاری، بی‌تا: ج ۳: ۱۵؛ ابن قدامه، ۱۹۶۸م: ج ۶: ۱۴۹)

## ۲-۱. قطع صلۀ رحم

اصطلاح قطع صلۀ رحم، متشکل از سه واژه قطع، صلۀ و رحم است. «قطع» در لغت به معنای بریدن و گسستن است (ابن فارس، ۱۹۷۹م: ج ۵: ۱۰۱). واژه صلۀ نیز بر گرفته از ریشه «وصل» است که پس از حذف حرف عله (واو) از اول کلمه، «ها» به آخر آن اضافه شده است و در ادبیات عرب به معنای نوعی بخشش، به هم رسیدن و پیوند خوردن دو چیز است (فیروزآبادی، ۲۰۰۵م: ج ۱: ۱۰۶۸۸؛ ازهری، ۲۰۰۱م: ج ۱۲: ۱۶۵). واژه «رحم» در اصل بر نرمی، عطوفت و رأفت دلالت دارد و به زهدان زن که محل رشد و نمو جنین است اطلاق می‌شود. مقصود از آن در این اصطلاح، خویشاوندان است (ابن فارس، همان: ج ۲: ۴۹۸). بنابراین با توجه به توضیحات فوق، صلۀ رحم به معنای برقراری رابطه خویشاوندی و احسان به آنها و قطع صلۀ رحم به معنای قطع آن است. هر چند کاربست فقهی خویشاوندان مشتمل بر دو دیدگاه؛ یکی محدود و محصور در دایره محارم و دیگری موسّع در هر خویشاوند وارثی است (نووی، ۱۳۹۲: ج ۱۶: ۱۱۳؛ عبدالمنعم، ۱۹۹۷م: ج ۲: ۳۹۰) در پژوهش حاضر با توجه به مسئله تحقیق، مراد از صلۀ رحم و کاربرد آن، خویشاوندانی است که بین آنها توارث وجود داشته باشد.

## ۳-۱. توارث

این اصطلاح برگرفته از ریشه «ورث» به معنای به ارث بردن است (ابن فارس، همان: ج ۶: ۱۰۵). توارث نیز بر وزن تفاعل به معنای به ارث بردن دو یا چند نفر از یکدیگر یا ارث دادن آنها به همدیگر است. توارث در اصطلاح حقی قهری است که خویشاوندان نسبی و سببی بر مال همدیگر پس از وفاتشان خواهند داشت (زیدان، ۱۹۹۳م: ۱۱: ۲۴۰؛ زحیلی، ۲۰۰۶م: ۱۰: ۷۶۹۵). لازمه توارث بین افراد، علاوه بر ضرورت وجود یکی از اسباب سه گانه نسب و خویشاوندی، نکاح و ولاء، برخورداری از شرایط آن و عدم وجود مانع است.

## ۲. حکم قطع و صلۀ رحم و اسباب آن.

صلۀ رحم در اسلام از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است که انجام و یا عدم انجام آن هر یک دارای آثار و پیامدهایی در دنیا و آخرت است. در ادامه حکم صلۀ رحم، عواقب قطع آن و چگونگی تحقق این امر بیان می‌شود.

## ۲-۱. حکم صلّه رحم و قطع آن

صلّه رحم و احسان به خویشاوندان یکی از تکالیف در شریعت است. خداوند در آیات متعددی به آن سفارش نموده و از عواقب ترکش بر حذر داشته است. همین مسئله در روایات منقول از پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز آمده است که در ادامه به ذکر چند آیه و روایت به عنوان نمونه بسنده می‌شود:

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ» (نحل/۹۰)، در این آیه به صراحت به صلّه رحم و نیکی به آنان امر شده است و جمهور فقها قائل به آن هستند که این مسئله یکی از واجبات است (نجفی، ۱۴۰۴: ج ۲۸: ۱۵۹؛ سرخسی، همان: ج ۳: ۶۶۵؛ قرافی، ۱۹۹۴م: ج ۴: ۴۱۰؛ ابن قدامه، ۱۹۶۷م: ج ۷: ۱۰۹). منقول در منابع شافعیه آن است که آنها این امر را مستحب می‌دانند. قابل ذکر آنکه نووی از فقهای نامدار شافعیه همچون جمهور فقها قائل به وجوب آن است (نووی، ۱۹۹۱م: ج ۵: ۳۸۹؛ هیتمی، ۱۹۸۳م: ج ۶: ۳۱۳). در سوره رعد آیات ۱۹ تا ۲۵، خداوند متعال به توصیف دو دسته مؤمنین و کافرین پرداخته است و در مورد یکی از صفات مؤمنین خردمند می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يَوْصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ (رعد/۲۱) و در ادامه همین آیات، این گروه را به بهشت مژده می‌دهد (رعد/۲۲) در مقابل در توصیف کافران و عقوبت عملکردشان بیان می‌دارد: «وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يَوْصَلَ وَيَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (رعد/۲۵). مفسرین با توجه به آیه ۲۲ سوره محمد یکی از مهمترین مصادیق قطع ما امر الله، گسستن صلّه رحم معرفی کرده‌اند (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲: ۳۷۴؛ طباطبائی ۱۳۹۰: ج ۳: ۳۸۴) که فرجام گسستن این رابطه، لعنت خداوند و سرای جهنم است. در همین آیات به صراحت از قطع صلّه رحم به عنوان یکی از اسباب لعنت خداوند یاد شده است (طبرسی، ۱۳۷۲ش: ج ۹: ۱۵۶؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹: ج ۲۰: ۳۱۸؛ ۱۹۸۴م: ج ۲۶: ۱۱۱). از جمله آیات دیگر در این زمینه می‌توان به آیات ۱ و ۳۶ سوره نسا اشاره کرد.

پیامبر گرامی اسلام (ص) صلّه رحم را یکی از مظاهر ایمان معرفی کرده است (بخاری، همان: ج ۸: ۳۲) و قطع آن را مانع ورود به بهشت بر شمرده است و می‌فرماید: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَاطِعٌ (نوری، همان: ج ۹: ۱۰۸؛ بخاری، همان: ج ۸: ۵؛ مسلم، همان: ج ۴: ۱۹۸۱). در متون روایی از جمله آثار صلّه رحم گشایش در رزق و روزی و برکت و طول عمر معرفی شده است. پیامبر رحمت (ص) می‌فرماید: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَبْسُطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ، أَوْ يَنْسَأَ لَهُ فِي آثَرِهِ، فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ» (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۲: ۱۵۶؛ بخاری، همان: ج ۳: ۵۶؛ مسلم، همان: ج ۴: ۱۹۸۲).

با توجه به نصوص ذکر شده می‌توان چنین نتیجه گرفت که صلّه رحم یکی از واجبات است و قطع آن از جمله گناهان کبیره می‌باشد، (ابن حجر، ۱۳۷۹: ج ۵: ۲۱۴؛ مناوی، ۱۳۵۶: ج ۱: ۱۳۰) و فقها نیز بر این حکم اتفاق نظر دارند (نجفی، همان: ج ۱۳: ۳۲۰؛ قمی، ۱۳۸۶: ج ۲: ۳۹۲؛ کاسانی، ۱۹۸۶م: ج ۲: ۲۶۲؛ ابن قدامه، بی تا: ج ۷: ۴۸۵) و محل اجماع امت قرار گرفته است (حلی، ۱۴۱۴: ج ۹: ۴۳۸؛ نفرای، ۱۹۹۵م: ج ۲: ۲۹۳).

## ۲-۲. اسباب قطع صله رحم

هر چند با توجه به نصوص وارده در مورد صله رحم، می‌توان به حکم آن رسید، ولی در این نصوص ضابطه‌ای برای تعیین قلمرو این صله یا قطع آن مشخص نشده‌است. این نصوص بیشتر به صورت مطلق به آن پرداخته و در برخی از نصوص دیگر و همچنین متون فقهی مصادیقی از قبیل سلام و تفحص از حال آنها، صدقه و انفاق به آنان و اذیت فعلی و کلامی نسبت به ایشان ذکر شده‌است (عاملی، ۱۴۱۳: ج: ۶؛ ۲۱۹؛ احمد، ۲۰۰۱م: ج: ۲۶؛ ۱۷۰ و ج: ۳۰؛ ۵۱۱؛ انصاری، بی‌تا: ج: ۲؛ ۴۸۶؛ ابن جزی، بی‌تا: ج: ۱؛ ۲۹۱). با استقرا در مصادیق صله رحم وارده در نصوص و همچنین موارد یاد شده در منابع فقهی می‌توان ضوابط صله و قطع رحم را در سه دیدگاه خلاصه کرد: دیدگاه اول آن است که ضابطه صله رحم احسان به آنهاست و قطع آن با ترک آغاز احسان به آنها حاصل می‌شود. لازمه این قول آن است که اگر کسی شروع به احسان نسبت به خویشاوندان نداشته باشد، قاطع رحم است. این قول را باید به جمهور فقها نسبت داد چه آنکه آنان احسان به اقربا را واجب می‌دانند (عاملی، همان: ج: ۹؛ ۱۹۷؛ ابن نجیم، بی‌تا: ج: ۳؛ ۶۰۹؛ نفرأوی، همان: ج: ۲؛ ۲۹۳؛ بهوتی، بی‌تا: ج: ۵؛ ۱۹۷). دیدگاه دوم آن است که احسان به آنها ابتداء لازم نیست و قطع آن با پایان دادن به احسان سابق تحقق می‌یابد. لازمه این قول آن است که اگر کسی ابتدا به احسان نداشته باشد، قاطع رحم محسوب نمی‌شود. این دیدگاه را باید به شافعیه نسبت داد چه آنکه آنان صله رحم و احسان به آنها را مستحب می‌دانند (حصنی، ۱۹۹۴م: ج: ۱؛ ۱۳۷) ابن حجر هیتمی از فقهای شافعیه به صراحت این دیدگاه را بیان کرده‌است (هیتمی، ۱۴۰۷: ج: ۲؛ ۱۲۹). دیدگاه سوم نیز آن است که ضابطه قطع صله رحم، بدی و اذیت و آزار فعلی یا کلامی به آنهاست؛ بنابراین اگر کسی ابتدا به احسان ارحام نداشته باشد یا به احسان و نیکی سابق پایان دهد، قاطع رحم به او اطلاق نخواهد شد. این دیدگاه منسوب به ابو زرعه ولی الدین عراقی است (انصاری، همان: ج: ۴؛ ۳۴۱).

به نظر می‌رسد دیدگاه سوم چندان معقول و منطقی نباشد، زیرا بدی و اذیت و آزار خویشاوندان مخالف امر به احسان وارده در نصوص است. از طرفی دیگر دیدگاه جمهور نیز جامع نیست؛ زیرا به طور صریح ترک اذیت و آزار دیده نمی‌شود؛ هر چند حکم به تحقق احسان در دیدگاه آنان، در برگیرنده این نکته است. در مورد دیدگاه دوم نیز باید گفت از دیدگاه اصولیان امر مقتضی انجام آن برای یکبار است تا مقتضی امر تحقق یابد (حلی، ۱۴۱۹: ج: ۲؛ ۷۸؛ سرخسی، بی‌تا: ج: ۱؛ ۲۰۱؛ زرکشی، ۱۹۹۴م: ج: ۳؛ ۳۱۲). در مسئله صله رحم نیز امر صورت گرفته، مقتضی انجام آن برای شروع است، اما برای ادامه آن صاحبان دو دیدگاه اول و دوم متفق القولند. بنابراین در این زمینه صواب آن است که ضابطه قطع صله رحم ترک احسان و انجام هر بدی و اذیت و آزار فعلی و کلامی در حق آنها باشد و معیار مصادیق و تعیین آن به عرف هر جامعه‌ای واگذار شود. ترجیح این دیدگاه همسو با دیدگاه جمهور است که ترک بدی لازمه قول آنان در تحقق احسان است.

### ۳. اسباب و موانع توارث

مهمترین اسباب توارث نزد فقها و حقوقدانان چهار چیز است: از میان این اسباب، سه مورد «قربانیت (رحم)، نکاح و ولاء» محل اتفاق همه آنان است و در مورد سبب چهارم یعنی اسلام اختلاف نظر وجود دارد؛ مالکیه و شافعیه اسلام را به عنوان یکی از اسباب ارث در کنار سه سبب دیگر قرار داده‌اند بدین معنی که چنانچه میت وارثی به جهت اسباب سه گانه نداشته باشد، مسلمانان وارث او هستند و اموال او برای مصرف مسلمانان به بیت المال تعلق می‌گیرد. (حلی، ۱۴۰۸: ج: ۴: ۴۶؛ سرخسی، ۱۹۹۳: ج: ۲۹: ۱۳۸؛ عدوی، ۱۴۱۴: ج: ۲: ۳۷۵؛ شربینی، ۱۹۹۴: ج: ۴: ۹؛ مرداوی، بی‌تا: ج: ۷: ۳۰۳).

موانع ارث نزد فقها و به تبع آنان حقوقدانان متعدد است، حنفیه این موانع را شش مورد و مالکیه ده مورد بر شمرده‌اند. از میان این موارد، سه مانع کفر، قتل و بردگی محل اتفاق همه مذاهب فقهی است، اما هیچ یک از فقها از قطع صلۀ رحم به عنوان مانع یاد نکرده‌اند (حلی، ۱۴۲۰: ج: ۶: ۵۶۹؛ ابن نجیم، بی‌تا: ج: ۸: ۵۵۶؛ خرنشی، بی‌تا: ج: ۸: ۲۲۲؛ حصنی، همان: ج: ۱: ۳۲۸؛ ابن قدامه، ۱۹۶۸: ج: ۶: ۱۴۹).

از میان اسباب اثر بری، قربانیت در این پژوهش محل توجه قرار گرفته است که آیا قطع آن می‌تواند مانع توارث باشد؟ این مسئله در عنوان ذیل مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

### ۴. تأثیر قطع صلۀ رحم بر توارث

در زمینه تأثیر قطع صلۀ رحم بر منع ارث‌بری، دو دیدگاه می‌تواند وجود داشته باشد، دیدگاه معروف فقها آن است که این مسئله نمی‌تواند مانع ارث باشد؛ در مقابل فرضیه دیگری قابل طرح است که قطعه رابطه خویشاوندی همچون قتل، مانع ارث‌بری است، در ادامه این دو دیدگاه و ادله هر یک بیان شده و مورد نقد و ارزیابی قرار می‌گیرد:

#### ۴-۱. دیدگاه اول: عدم تأثیر قطع صلۀ رحم بر ارث‌بری

نتیجه حاصله از استقراء در متون فقهی پیشینیان و بررسی آثار معاصرین آن است که هیچ یک از فقها، قطع صلۀ رحم را مانع ارث نمی‌دانند؛ از دیدگاه آنان موانع ارث محصور و معین در موارد فوق الذکر است.

برخی از مهمترین ادله‌ای که می‌توان برای این دیدگاه ذکر کرد به شرح زیر است:

الف) موانع ارث وارده در ادبیات فقها، مبتنی بر نصوص است، در هیچ یک از نصوص کتاب و سنت، قطع صلۀ رحم به عنوان مانع ارث‌بری معرفی نشده است، به عنوان نمونه در مورد مانع کفر یا اختلاف دین روایت است که: «لا یرث المسلم الکافر، ولا الکافر المسلم» (طوسی، ۱۳۹۰: ج: ۴: ۱۹۹؛ بخاری، ۱۴۲۲: ج: ۸: ۱۵۶؛ مسلم، بی‌تا: ج: ۳: ۱۲۳۳). یا در مورد مانع قتل با الفاظی مختلف

و معنای واحد چنین آمده است «لَيْسَ لِلْقَاتِلِ شَيْءٌ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَارِثٌ فَوَارِثُهُ أَقْرَبُ النَّاسِ إِلَيْهِ، وَلَا يَرِثُ الْقَاتِلُ شَيْئًا» (کلینی، همان: ج: ۷: ۱۴۰؛ احمد، همان: ج: ۱: ۱۱۱؛ ابوداود، بی تا: ج: ۴: ۱۸۹). نقد و بررسی: این دلیل می‌تواند قابل نقد باشد، چه آنکه محدود بودن موانع ارث نزد فقها و قرار نگرفتن قطع صلّه رحم به عنوان مانع توارث، نمی‌تواند توجیهی بر نفی آن باشد؛ همچنانکه عدم ذکر آن در نصوص سنت نیز دلیلی قطعی بر منع آن نیست. با توجه به نامحدود بودن حوادث و حصر نصوص، ضابطه در شریعت چنین است که پس از بیان احکام به ذکر چند نمونه در قالب مثال بسنده می‌شود و اشباه و نظائرشان به دلیل وحدت علت بر آن حمل خواهد شد و وظیفه نصوص ذکر تمام مصادیق نیست؛ نتیجه چنین انتظاری از شریعت آن خواهد بود که با توجه به حوادث نامحدود، نصوص محدود نتوانند جوابگوی مسائل نوپیدا در عصور مختلف باشند. ذکر گندم، جو و ... به عنوان ربویات (کافی، ۱۸۸/۵، بخاری، همان: ج: ۳: ۶۸؛ مسلم، همان: ج: ۳: ۱۲۰۹)، معرفی تنها برخی از اموال به عنوان اموال زکوی (کلینی، همان: ج: ۳: ۵۱۰؛ بیهقی، ۱۴۲۴ق: ج: ۴: ۲۱۰)، و جذام و برص به عنوان عیوب موجب فسخ نکاح (کلینی، همان: ج: ۱۰: ۷۸۸؛ بیهقی، همان: ج: ۷: ۳۵۰) در نصوص سنت و عدم ذکر موارد دیگر مؤید این مدعاست؛ و بر همین مبنا جمهور فقها اموال ربوی، زکوی و عیوب موجب فسخ نکاح را محصور بر موارد نام برده شده در روایات نمی‌دانند (نجفی، ۴۰۴ق: ج: ۲۳: ۳۳۶؛ سرخسی، همان: ج: ۱۲: ۱۱۰؛ ابن قدامه، همان: ج: ۱: ۶۵). بنابراین در رد این دلیل می‌توان چنین گفت که شریعت، ضابطه توارث را بر روابط و حمایت و کسب سود در مقابل تحمل ضرر قرار داده‌است و برای نمونه به اختلاف دین و قتل اشاره کرده‌است و سایر امور از جمله قطع صلّه رحم نیز باید در ذیل این ضابطه قرار گیرد و مانع ارث تلقی شود.

به نظر می‌رسد هر چند توجیه حوادث نامحدود و حصر نصوص و ذکر مصادیق ربویات، اموال زکوی و عیوب موجب فسخ نکاح صحیح و قابل قبول است، ولی این نقد چندان موجه نیست؛ زیرا عاق والدین و قطع صلّه رحم در عصر تشریح وجود داشته و به عنوان مانع ارث ذکر نشده‌است. بر خلاف برخی موارد غیر منصوص از ربویات، اموال زکوی و عیوب موجب فسخ نکاح که در زمان تشریح وجود نداشته‌است، ولی فقها به سبب علت مشترک در ذیل آنها قرار داده‌اند، از طرف دیگر علت منع ارث‌بری در اختلاف دین و قتل تنها قطع رابطه نیست، بلکه آثار و حقوق دیگری نیز در اختلاف دین قابل تصور است؛ کما اینکه مظنه استعجال در رسیدن به مال نیز در مانع قتل وجود دارد.

ب) خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيْبُهُمْ» (نسا: ۳۳) وجه استدلال به این آیه چنین است که توریث جعل و قراردادی شرعی است نه تملیک انسانی؛ بنابراین از دخل و تصرف انسانها خارج بوده و کسی حق محروم کردن وراثت یا اضافه کردن فردی به آنها را ندارد. موالی نیز هر چند در ادبیات عرب بر معانی زیادی اطلاق می‌شود، ولی با توجه به واژگان «ما ترک» و «نصیبهم» وارده در آیه، به معنای وارث اعم از صاحبان فرض و عصبه است (زمخشری، ۱۴۰۷ق: ج: ۱: ۵۰۴؛ فخررازی، ۱۴۲۰ق: ج: ۱۰: ۶۷). برخی از

اصطلاحات وارده در آیات میراث سوره نساء نیز مؤید این موضوع است؛ خداوند در ابتدای آیه ۱۱ می‌فرماید: «بوصیکم الله...» و در آیه ۱۲ نیز این موضوع با عبارت «وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ» تکرار می‌شود؛ عبارات گویای آن است که میراث وصیت الهی است و قابل تغییر نیست. در ادامه خداوند متعال می‌فرماید: «أَبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا» و این به معنای نفی معادله انسان در فهم نفع و ضرر و به تبع آن دخل و تصرف است و در ادامه نیز چنین آمده است «فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ» بدین معنی که این حکم، فرض الهی است و ترک و تغییر واجب نیازمند به اجازه شرع دارد. در آیه ۱۳ و ۱۴ که بخش پایانی این مقطع از احکام است، این موضوع را حدود خداوند معرفی کرده و عقوبت تعدی از این حدود را ذکر می‌کند. در آیه ۱۷۶ سوره نسا که پایان بخش سوره و احکام میراث است می‌فرماید «يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»، بدین معنی که تبیین و تفصیل احکام میراث برای جلوگیری از تضلیل و جابجایی حقوق است. قابل ذکر آنکه در عصر جاهلیت و بخشی از اسلام، حلیف و هم پیمان، وارث تلقی می‌شد ولی با نزول آیات ارث، قلمرو توارث محدود به اسباب خاص قرابت، نکاح و ولاء شد و حق دخل و تصرف در منع یا اضافه کردن کسی نیست.

از این آیات چنین برداشت می‌شود که خداوند حق وراثت را به صورت تفصیل و دقیق مشخص کرده است و حق دخل و تصرفی در منع یا تغییر حق السهم وراثت و دیگر احکام توارث نیست.

نقد و بررسی: قائلین به قطع صلۀ رحم به عنوان مانع ارث در پاسخ به این دلیل، می‌توانند مدعی شوند که ما نیز با شما بر اینکه ارث جعل شرعی است و حق دخل و تصرف در موارد آن نیست اتفاق نظر داریم، ولی اختلاف نظر ما با شما آن است که حق ارث مبتنی بر رعایت سبب، شروط و عدم مانع است که قاطع رحم با رفتار سبب را از بین برده و عملاً سبب منتفی است. خداوند وقتی رابطه خویشاوندی پسر نوح را با خطاب «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» (هود: ۴۶) نفی کرد قاطع رحم نیز با رفتارش رابطه خویشاوندی را از هم گسسته است و دیگر قرابتی وجود ندارد تا توارثی باشد.

به نظر می‌رسد این نقد چندان موجه نیست؛ زیرا قطع صلۀ رحم موجب نفی نسب نیست تا مانع ارث گردد بلکه سبب کما کان به حالت خود باقی بوده و حقوقی بین آنها باقی است و بنابر «أَبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا» واقعاً مشخص نیست چه کسی نفع بیشتری برای انسان داشته باشد. استدلال به نفی اهلیت پسر نوح نیز نمی‌تواند دلیلی بر مدعای این گروه باشد؛ زیرا به فرض قبول شرع من قبلنا که محل اختلاف اصولیون است (عاملی، ۱۴۱۶ق: ۲۳۹؛ غزالی، ۱۴۱۷ق: ۱؛ ۳۹۱؛ نملة، ۱۹۹۹م: ۳؛ ۹۷۲)، این نفی اهلیت به دلیل اختلاف در دین است؛ چنانکه عبارت «يَا بُنَيَّ إِذْ كُنتَ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ» (هود: ۴۲) نیز بر این امر دلالت دارد و مفسرین نیز «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» را بر کفر تفسیر کرده‌اند و یکی از اوجه تفسیری نزد آنان چنین است که مقصود از «لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» نفی پیروی و اتباع در دین است (طباطبائی، ۱۳۹۰ق: ج: ۱۰؛ ۲۳۳؛ فخر رازی، همان: ۱۸؛ ۳۷۵؛ ابن عاشور، ۱۹۸۴م: ج: ۱۲؛ ۸۶). این تفسیر همسو با معنی «پیرو و اتباع» واژه «اهل» در زبان و ادبیات عرب است (راغب، ۱۴۱۲ق: ج: ۱؛ ۹۶؛ فیومی، بی‌تا: ج: ۱؛ ۲۸).

ج) در قرآن، کمتر مسئله‌ای پیدا می‌شود که همچون مسئله میراث به تفصیل در مورد احکام آن بحث شده باشد، با چنین تفصیلی، حق اجتهاد و دخل و تصرفی در مورد جزئیات و احکام آن وجود نیست. موانع ارث نیز از جمله اموری است که در نصوص سنت بیان شده‌است و نمی‌توان با اجتهاد چیزی را همچون قطع صلۀ رحم بدان افزود یا چیزی از آن کم کرد.

نقد و بررسی: این دلیل خالی از نقد نیست، چه آنکه با وجود تفصیل مسائل مربوط به ارث، بسیاری از احکام آن از جمله موانع ارث، مسائل مربوط به جده و اخوه، عصبه‌ها و... نه تنها قرآن بدان نپرداخته‌است، بلکه در سنت نیز به دلیل نصوص وارده مختلف، محل اختلاف فقها قرار گرفته‌است. بنابراین چنانکه گفته شد ضابطه توارث بر حمایت دو طرفه و مترتب شدن اثر اخذ و عطا بر این رابطه است که در فرض قطع صلۀ رحم، این اثر از بین رفته و این رابطه و سبب مخدوش است.

در جواب این نقد باید گفت اثر این رابطه به صورت تمام و کمال از بین نرفته‌است. اگر والدین نیاز به نفقه داشته باشند، به حکم قانون فرزند قاطع رحم موظف به پرداخت آن است یا در صورت وفات فرزند قاطع رحم، وظیفه ولایت و سرپرستی فرزندان او بر عهده جد - همان پدر در فرض ما - است و نمی‌توان به حکم قطع صلۀ رحم مسئولیت را نپذیرد. لب کلام آنکه ادعای از بین رفتن تمام آثار و حقوق با قطع صلۀ رحم، صواب نیست بلکه برخی از حقوق کما فی السابق بین آنها باقی است.

د) از دیگر ادله‌ای که می‌تواند محل استناد این گروه باشد قاعده فقهی «الْحَرَامُ لَا يَحْرِمُ الْحَلَالَ» است (سیوطی، ۱۹۹۰م: ج: ۱: ۱۱۵؛ زحیلی، ۲۰۰۶م: ج: ۲: ۷۰۲). مستند این قاعده روایاتی است که می‌گوید: «لَا يَحْرِمُ الْحَرَامُ الْحَلَالَ» (نوری، ۱۴۰۸ق: ۱۴: ۳۷۳؛ ابن ماجه، بی تا: ۳: ۱۷۷؛ دار قطنی، ۲۰۰۴م: ج: ۴: ۴۰۰). وجه استدلال به این قاعده آن است که با وجود حرمت قطع صلۀ رحم، این حرمت موجب منع از حق میراثی که در شریعت حلال است نخواهد شد.

نقد و بررسی: در جواب این قاعده باید گفت که اولاً این قاعده محل اتفاق همه فقها نیست. حنفیه این قاعده را قبول نداشته (صدقی، ۱۴۲۴ق: ج: ۳: ۱۰۳) و در بسیاری از فروعات فقهی بر خلاف آن عمل می‌کنند به عنوان مثال ازدواج شخص با دختری که ناشی از عمل زناى خویش باشد را جایز ندانسته‌اند، بر خلاف شافعیه که به مقتضای قاعده عمل کرده و جایز می‌دانند (سرخسی، همان: ۴: ۲۰۶؛ شربینی، همان: ج: ۴: ۲۸۷)، ثانیاً: حتی شافعیه محل عمل به این قاعده را تعمیم نداده بلکه بیشتر ناظر بر باب نکاح و رضاع می‌دانند (صدقی، همان: ج: ۳: ۱۰۳) همچنانکه محل ورود روایت مستند این قاعده نیز بر این امر دلالت دارد.

به نظر می‌رسد هر چند می‌توان این نقد را که قاعده محل اختلاف فقهاست پذیرفت، ولی اختصاص آن تنها به موضوع نکاح و رضاع از سوی شافعیه مقبول نیست، زیرا شافعیه در ابواب دیگر نیز محل توجه قرار داده‌اند (سیوطی، همان: ج: ۱: ۱۱۶). بنابراین در مورد این دلیل باید گفت با وجود اختلاف در پذیرش قاعده نزد فقها، این دلیل نمی‌تواند دلیلی قوی بر مدعای فقها مبنی بر عدم

مانعیت قطع صلۀ رحم بر ارث‌بری باشد ولی ادله دیگر از جمله اصل برائت و استصحاب می‌تواند جانب مدعا را تقویت نماید.

ه) با توجه به نصوص وارده در زمینه توصیه به صلۀ رحم و فرجام و نکوهش قطع آن، می‌توان دریافت که در عصر پیامبر (ص) و صحابه ترک رابطه خویشاوندی از جمله عاق والدین وجود داشته‌است، ولی در جایی و لو یک بار روایت نشده‌است که پیامبر یا صحابه حکم به منع میراث چنین افرادی داشته باشند و این خود بیانگر آن است که قطع صلۀ رحم مانع ارث نمی‌شود.

نقد و بررسی: به نظر می‌رسد این دلیلی است که نمی‌توان به راحتی از کنار آن گذشت. توجه و تأکید ویژه بر صلۀ رحم و عواقب قطع آن خود گواهی است بر اینکه در عصر صحابه و تابعین این موارد رخ داده که این چنین با شدت و حدت بدان پرداخته شده‌است و هیچ روایت و نقلی مبنی بر عدم ارث‌بری به دلیل قطع صلۀ رحم در عصر صحابه، تابعین و پس از آن وجود ندارد.

و) روابط بین انسانها به ویژه روابط بین افراد خویشاوند، مبتنی بر حقوق متقابل است. اصل ارث‌بری در شریعت اسلام نیز همسو با این اصل است؛ بدین معنی که ارث‌بری فرد، حقی است که در مقابل پرداخت یا ضمانت حقوق دیگر از جمله حق پرداخت نفقه، حق عاقله و ... تحقق می‌یابد. بنابراین اگر قائل به عدم ارث‌بری قاطع رحم باشیم باید حقوق دیگری که وظیفه اوست نیز منتفی شود و متوجه او نشود، حال آنکه چنین نیست و در صورت امتناع فرد از پرداخت حقوقی که بر عهده او است، به حکم قاضی از او گرفته خواهد شد.

نقد و بررسی: این دلیل قابل تأمل است، بر روابط قرابت و خویشاوندی آثار و حقوقی مترتب می‌شود که با قطع صلۀ رحم ساقط نمی‌شود. لازمه حکم به عدم توارث به دلیل قطع صلۀ رحم آن است که از سویی، سایر حقوق متقابل بین چنین افرادی را نیز منتفی بدانیم و از دیگر سو به توارث بین افراد با نگاهی متفاوت بنگریم و اسباب ارث، موانع آن، وراثت و ... به طور کلی دستخوش تغییر و تحول قرار گیرد. در چنین نگاهی توارث بر مبنای حقوق متقابل تعریف خواهد شد که چه بسا همکار، همسایه، دوست و ... به دلیل حمایت و ارتباط، وارث محسوب شوند و وارثان نسبی و سببی به دلیل دوری و قطع ارتباط ناشی از زندگی در عصر جدید از ارث محروم شوند. نتیجه چنین نگاهی تعطیل کردن احکام توارث و اجتهاد در مقابل نص است که این اجتهاد مبتنی بر هیچ اصل و ضابطه فتوایی و اجتهادی نیست.

ز) رسالت شریعت اسلام، اصلاح روابط و استحکام پیوند خویشاوندی است. حکم به منع قاطع رحم از ارث‌بری، نه تنها امید به اصلاح و بازگشت فرد را از بین می‌برد، بلکه دامنه کینه و دشمنی بین خویشاوندان را وسیعتر خواهد کرد و چه بسا فرد محروم شده در صدد انتقام نیز بر آید.

نقد و بررسی: این دلیل نیز قابل تأمل است، زیرا منع شخص قاطع رحم از میراث، دامنه اختلافات خانوادگی را گسترش خواهد داد و موجب شکاف بیشتر بین خویشاوندان خواهد شد و این برخلاف خواسته شرع مبنی بر حفظ قرابت و صلۀ رحم است که در گذشته به تفصیل بدان اشاره شد. از سویی

دیگر دستور شرع در چنین حالاتی عفو و بخشش و پاسخ به خوبی در مقابل بدی است و این مسئله در آیات به صراحت بیان شده است، خداوند در سوره فصلت می‌فرماید: «وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (فصلت: ۳۴). بنابراین دستور شرع مبنی بر عفو و بخشش و جلوگیری از کشمکش و نزاع بین خویشاوندان به عنوان یکی از مقاصد مهم شارع، مانع حکم به منع توارث به سبب قطع صلۀ رحم است.

ح) یکی از اسباب وراثت، قرابت یا نسب است، با قطع صلۀ رحم، رابطه نسبی فرد از بین نمی‌رود بر خلاف سبب نکاح که با از بین رفتن آن، رابطه زوجیت و به تبع آن توارث از بین خواهد رفت؛ بنابراین قطع صلۀ رحم را نمی‌توان بر قطع رابطه زوجیت قیاس کرد و چنین نتیجه گرفت که همانگونه که پایان رابطه زوجیت مانع ارث است قطع صلۀ رحم نیز پایانی بر رابطه نسبی و عدم توارث است.

نقد و بررسی: از این دلیل نیز نمی‌توان به آسانی گذشت و باید گفت نه تنها قطع صلۀ رحم به معنای قطع رابطه نسبی نیست، بلکه چنانکه از پیش گذشت با وجود کم رنگ شدن این رابطه و قطع صلۀ رحم، آثار و حقوق مترتب بر این رابطه به جای خود باقی است و همین خود دال بر عدم از بین رفتن این رابطه است.

#### ۲-۴. دیدگاه دوم: تأثیر قطع صلۀ رحم بر ارث‌بری

فرضیه دیگر این مسئله آن است که قطع صلۀ رحم یکی از موانع ارث‌بری است. هر چند در آثار مکتوب فقها و حقوقدانان گذشته و معاصر چنین دیدگاهی دیده نمی‌شود ولی این نظریه در کلام برخی از معاصرین مطرح شده است بنابراین این فرضیه قابل طرح و مستند به ادله زیر است:

الف) اولین دلیل بر این قضیه، آیه ۳۳ سوره نساء است، خداوند در این آیه دو جهت توارث را بیان می‌فرماید؛ یکی از این جهات خویشاوندی (نسب) است که با عبارت «الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ» ذکر شده است. جهت دیگر تعهد و قراردادی (سبب) است که با عبارت «وَالَّذِينَ عَقَدْتَ أَيْمَانُكُمْ» بخش پایانی آیه به آن اشاره دارد. در این آیه شرط تحقق این توارث، «موالی» بیان شده است که در صورت عدم تحقق این شرط، توارث نیز منتفی می‌شود. در توضیح شرط «موالی» برای تحقق توارث باید گفت این واژه در ادبیات عرب در اصل به معنای نزدیکی، ناصر و یاری دهنده است (ابن فارس، ۱۹۷۹: ج: ۶؛ ۱۴۱؛ رازی، ۱۴۲۰: ج: ۱؛ ۳۴۵؛ راغب، همان: ج: ۱؛ ۸۸۵) در آیات قرآن نیز این واژه و مشتقاتش فراوانی دارد. از جمله آیه ۱۱ سوره محمد و آیات ۶۲ و ۶۳ سوره یونس مؤید همین معنای نصرت و یاری است. با توجه به دلالت موالی بر معانی مختلفی از قبیل قریب، صدیق، حلیف، معتق و وارث در ادبیات عرب و نزد مفسرین در این آیه، می‌توان چنین نتیجه گرفت تمامی معانی موالی بر یک چیز به صورت مشترک دلالت دارند و آن عبارت از نزدیکی و حمایت و یاری است. بنابراین توارث به جهت نسبی و سببی مشروط به آن است که بین طرفین رابطه نزدیکی و کمک و یاری وجود داشته باشد. چنانچه این تعهد و حمایت در زمان حیات وجود نداشته باشد، حق ارثی نیز وجود نخواهد داشت.

لب کلام آنکه با توجه به ادله فوق مبنی بر معنا و نقش یاری و حمایت در موالی، این واژه در آیه صفتی برای موصوف محذوف (وزّاث) است که خداوند این صفت را به کار برده تا نقش حمایتی و کمک و یاری که در این واژه وجود دارد بیشتر مورد توجه قرار گیرد به گونه‌ای که پس از وجود سبب ارث باید این صفت در وارث باشد تا ارث به او تعلق گیرد و در صورت انتفای این صفت، او مستحق نخواهد بود. نقد و بررسی: این دلیل که اصل و بنای این دیدگاه را تشکیل می‌دهد از چند جهت قابل نقد است: اولاً: هیچ یک از مفسرین سلف و خلف «موالی» در آیه را شرطی برای وراثت تفسیر نکرده‌است، بلکه همه آنها موالی را به معنای ورثه یا عصبه تفسیر کرده‌اند (طباطبائی همان: ج: ۴: ۳۴۲) و این تفسیر همسوبا دیدگاه صحابه از جمله ابن عباس (رض) است (التبیان، بی تا: ج: ۱: ۱۸۶؛ طبری، ۱۴۲۰ق: ج: ۸: ۲۷۰؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹ق: ج: ۲: ۲۵۲). ثانیاً: اگر مقصود از موالی حمایت و یاری باشد، باز هم رابطه و نقش حمایتی در حالت ایجاد قطع صلّه رحم منتفی نیست و بنا بر توضیحات گذشته برخی از آثار حقوقی بین طرفین باقی است. ثالثاً: مفسرین با توجه به اینکه لفظ «کل» مضاف است و مضاف الیه آن محذوف است سه تفسیر از آیه ارائه کرده‌اند: الف) مضاف الیه محذوف «احد» و موالی نیز به معنای وارث اعم از عصبه و غیره است که در این حالت معنی آیه چنین خواهد شد «و لکل أحد جعلنا له وراثا یرثون مما ترک الوالدان والأقربون». ب) مضاف الیه محذوف «مال» و موالی به همان معنی وارث است که در این حالت معنی آیه چنین خواهد بود «لکل مال مما ترک الوالدان والأقربون جعلنا وراثا یرثونه و یحوزونه» (حوا، ۱۴۲۴ق: ج: ۲: ۱۰۴۹؛ ابن عاشور، ۱۹۸۴م: ج: ۵: ۳۳) ج) مضافه الیه محذوف «احد» یا «قوم» است و موالی به معنای وارث نیست بلکه صفتی برای وارث است (فخر رازی، ۱۴۲۰ق: ج: ۱۰: ۶۷). با وجود اینکه در یکی از تفاسیر ارائه شده از آیه، موالی صفت برای موصوف گرفته شده است ولی هیچ یک از مفسرین تفسیری که معنای شرط قرار دادن موالی برای والدان و اقربون باشد، ذکر نکرده‌اند و با وجود قطع صلّه رحم در عصر تشریح و پس از آن، کسی از سلف امت از عصر صحابه و ائمه و تابعین که واقف‌تر به قرآن و سنت و فهم آن هستند، چنین چیزی را و لو به صورت نظری شاذ ارایه نداده‌اند. عدم ذکر این تفسیر خود گویای آن است که این رابطه منتفی نبوده و آثار حقوقی بر آن مترتب است.

ب) دلیل دیگر آن است که چنانکه از پیش گذشت پیامبر گرامی (ص) توارث بین مسلمان و غیر مسلمان را نفی کرده است. بر همین اساس فقها یکی از موانع ارث را اختلاف دین برشمرده‌اند. خداوند متعال در آیات متعددی رابطه ولائی بین مؤمنین و کافرین را نفی کرده و از این رابطه بر حذر داشته است. در سوره ممتحنه خداوند متعال می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء» (ممتحنه: ۱) یا در سوره توبه بیان می‌کند «یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الکافرین اولیاء» (توبه: ۱۰) با توجه به این تحذیر و نهی، رابطه ولائی و حمایتی بین مؤمن و کافر وجود ندارد، و با قطع این رابطه، رابطه خویشاوندی نیز در حاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد؛ همچنانکه در داستان نوح پس از تقاضای نوح مبنی بر نجات پسرش با این استدلال که «إنّ ابني من أهلي» (هود: ۴۵) خطاب آمد که

«قَالَ يَأْتِيهِمْ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْطُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (هود: ۴۶) بنابراین به نظر می‌رسد علت عدم توارث، قطع رابطه ولایت بین مؤمن و کافر و از بین رفتن علقه یاری و حمایت بین آنهاست و الاً توجیهی بر منع توارث وجود ندارد. همین مطلب در مورد قطع رابطه خویشاوندی نیز می‌تواند صادق باشد، بدین معنی که مناط حکم در عدم توارث بین اهل ایمان و کفر و قاطع رحم، ترک رابطه ولایتی و یاری و نصرت است هر چند سبب قرابت نیز وجود داشته باشد.

نقد و بررسی: این استدلال خالی از اشکال نیست و در جواب آن می‌توان گفت: نفی توارث بین مسلمان و غیر مسلمان منصوص است ولی با وجود قطع صلّه رحم در عصر تشریح و صحابه، به عنوان مانع ارث ذکر نشده است از سویی دیگر با توجه به نصوص کتاب و سنت رابطه ولاء و براء بر اساس ایمان و کفر است هم‌چنانکه موضوع حضرت نوح و فرزندش مفید همین معناست نه بر قطع صلّه رحم. لازمه چنین استدلالی آن است که اسباب توارث را بر یاری و حمایت گذاشت نه قرابت نسبی و سببی و نتیجه آن خواهد بود که وارثان انسان یاوران، همکاران، دوستان و هم‌پیمانان او خواهند بود چنانکه در عصر جاهلیت و صدر اسلام حلیف و هم‌پیمان برادری، وارث بود و سپس منسوخ شد (فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۶۸/۱۰؛ جمعی از علما، ۱۴۲۷ق: ج: ۱۸: ۹۰؛ زحیلی، بی‌تا: ج: ۱۰: ۷۸۵۱).

ج) فقها یکی از موانع ارث را قتل می‌دانند. هر چند یکی از علت‌های این منع، مظنه اقدام بر قتل برای دست یابی به میراث است، ولی می‌توان همچون مسئله کفر، مناط حکم قطع رابطه خویشاوندی و از بین رفتن نقش حمایتی و نصرت باشد. در مسئله قرابت نیز هر چند سبب ارث وجود دارد، ولی هرگاه این رابطه از بین رفته و به قطع صلّه رحم منجر شود، دیگر مناط حکم مخدوش شده و یاری و حمایتی وجود نخواهد داشت که پس از مرگ فرد، قاطع خویشاوندی حقی برای ارث داشته باشد.

نقد و بررسی: این دلیل از جهاتی قابل نقد است؛ اولاً: چگونه می‌توان به طور قطع حکم کرد که مناط حکم در منع قاتل از ارث، قطع رابطه خویشاوندی و از بین رفتن نقش حمایتی است؟ چه بسا اقدام به قتل یا دست یابی به مال قبل از فرا رسیدن موعده که مبتنی بر قاعده «مَنْ اسْتَعْجَلَ شَيْئًا قَبْلَ أَوَانِهِ عُوِقِبَ بِحُزْمَانِهِ» (عاملی، بی‌تا: ج: ۱: ۲۸۰؛ ابن نجیم، بی‌تا: ج: ۱: ۱۳۲) است مناط حکم باشد. ثانیاً: در عصر تشریح و صحابه قتل و قطع صلّه رحم هر دو وجود داشته است، در مورد مانعیت وارث قاتل نص وجود دارد ولی در مورد دیگری خیر، نمی‌توان غیر منصوص را با وجود اینکه در جامعه مشهود بوده بر آن قیاس کرد و از دیدگاه اصولی تأخیر بیان از وقت حاجت جایز نیست (حلی، ۱۴۱۴ق: ج: ۱۷: ۱۷۳؛ آمدی، بی‌تا: ج: ۲: ۳۲). ثالثاً: با قتل مورث، نقش حمایتی نسبت به او از بین می‌رود، ولی چنانکه از پیش گذشت در قطع صلّه رحم آثار و حقوق بین طرفین وجود دارد و منتفی نیست.

ه) در فقه و حقوق کسب سود و تحمل ضرر و زیان مبتنی بر قاعده «الْخَرَجُ بِالْضَّمَانِ» یا «الْغُزْمُ بِالْغُزْمِ» است (تفتازانی، بی‌تا: ج: ۲: ۲۴ و ۳۸۴؛ سیوطی، همان: ج: ۱: ۱۳۵؛ دزفولی، ۱۴۱۰ق: ج: ۱۵: ۱۱ و ج: ۷: ۲۷۰؛ ۱۱/۱۵؛ عاملی، ۱۴۱۹ق: ج: ۸: ۱۱۸ و ج: ۱۵: ۵۵۳)، بدین معنی که

بین سود و زیان تلازم وجود دارد. کسی که منافع مالی به او تعلق گیرد ضرر نیز متوجه او خواهد بود. در تطبیق این قاعده بر عدم ارث‌بری قاطع رحم نیز باید گفت کسی که در زمان حیات مورث، متحمل هیچ‌گونه مسئولیت و ضرر و زبانی نباشد و هیچ نوع حمایتی نسبت به او نداشته باشد، چگونه می‌تواند متقاضی میراث باشد؟ چه تفاوتی بین این فرد و دیگری که در طول حیات مورث با حمایت‌های مادی و معنوی خود پیوسته یار و غمخوار او بوده‌است وجود دارد؟ عدل و انصاف آن است که بنا بر این اصل و قاعده، قاطع رحم حقی در ارث نداشته باشد.

نقد و بررسی: در پاسخ به این دلیل باید گفت: اولاً چنانکه از پیش گفته شد، قطع صلّه رحم سبب از بین رفتن تمامی آثار و حقوق فیما بین افراد نمی‌شود و نسب هر چند قطع صلّه رحم بر آن عارض شود، حقوق و آثارش منتفی نمی‌شود. ثانیاً: اگر اصل را بر قواعد فوق بگذاریم چه بسا همین قاطع رحم در جمع این مال نقشی داشته باشد که دیگران چنین نقشی نداشته باشند. ثالثاً: قدر متیقن در ارث‌بری آن است که مالی که شخص پس از وفات خود به جای می‌گذارد بالاتکلیف و بدون صاحب نماند و چه کسی اولی از خویشاوندان شخص است که مالک شوند. بنابراین نمی‌توان به طور یقین تلازمی بین ارث‌بری و قواعد فوق الذکر بر قرار کرد. رابعاً: اگر قواعد فوق را بر ارث‌بری حاکم کنیم، سهم الارث میراث بران بر اساس نقش فرد در حیات و جمع‌آوری آن باشد. نتیجه چنین نگاهی بهم زدن سهم وراثت و تقسیم آن بر اساس نقش افراد خواهد بود که این نقش ضابطه‌مند نیست.

#### ۴-۳. دیدگاه راجح

با نقد و بررسی ادله چنان به نظر می‌رسد که دیدگاه جمهور صواب باشد و فرضیه قطع صلّه رحم که در کلام برخی از معاصرین دیده می‌شود به عنوان یکی از موانع ارث یا مشروط کردن توارث به رابطه موالی، مبتنی بر دلیلی استوار و غیر قابل نقد نیست. برخی از مهمترین ادله ترجیح دیدگاه جمهور به طور خلاصه عبارت است از: الف) با وجود قطع صلّه رحم در عصر تشریح و صحابه، کسی از سلف و خلف دیدگاهی و لو شاذ در این مورد بیان نکرده‌است و به طور قطع آنان واقف‌تر بر احکام شرعی و زبان و ادبیات وحی و نزدیکتر به عصر تشریح هستند. ب) حقوق و آثار مترتب بر نسب و قرابت با قطع صلّه رحم از بین نمی‌رود، بلکه بسیاری از آن‌ها کما فی السابق وجود دارد. ج) تقسیم ارث را نمی‌توان بر مبنای نقش شخص در جمع آن قرار داد، زیرا ضابطه‌مند نیست و به نوعی دخل و تصرف در سهم الارث منصوص است. د) چنین حکمی موجب اختلافات شدید خانوادگی و درگیری بین خویشاوندان خواهد شد که بر خلاف مقاصد و رسالت شریعت است. اضافه بر این ادله و مطالبی که در حین نقد و بررسی ادله ذکر شد، مهمترین دلیل دیدگاه دوم استناد به موالی و شرط قرار دادن آن برای ارث‌بری با رابطه نسبی است. در این زمینه نیز باید گفت با توجه به نصوص قرآن از جمله آیات ۵۱، ۵۵ و ۵۶ سوره مائده، ۷۱ سوره توبه و آیه ۵ سوره ممتحنه و متون روایی (کافی، کلینی، ۱۴۲۹ق: ج ۲: ۱۲۶؛ احمد، ۲۰۰۱م: ج ۳۳: ۲۳۶)، رابطه ولایت و براء مبتنی بر ایمان و کفر است که اینک موضوع حضرت نوح

و پسرش نیز در همین راستاست و نه در نصوص و نه در اقوال سلف بر اساس قطع صلۀ رحم ذکر نشده است. بنابراین در منع توارث بین مسلمان و غیر مسلمان مناط حکم نفی رابطۀ ولائی و ایمانی است حال آنکه در قطع صلۀ رحم این رابطه منتفی نیست بلکه چنانکه از پیش گذشت بسیاری از آثار و حقوق بین قاطع رحم و خویشاوند وجود دارد.

## نتایج

برخی از مهمترین نتایج حاصله از بحث به شرح ذیل است:

۱. از جمله اسباب مهم توارث قرابت و نسب است. فقها اتفاق نظر دارند که اختلاف دین، قتل و بردگی موانع ارث هستند.
۲. صلۀ رحم واجب و قطع آن حرام است و هر یک از این دو دارای آثار و پیامدهایی در دنیا و آخرت است. فقها در مورد اسباب قطع صلۀ رحم اختلاف نظر دارند. برخی از فقها ترک احسان و برخی دیگر آزار و اذیت فعلی یا کلامی می دانند.
۳. با قطع صلۀ رحم، حقوق و آثار مترتب بر روابط خویشاوندی از بین نمی رود، بلکه بسیاری از این حقوق کما فی السابق وجود دارد.
۴. دیدگاه جمهور فقها آن است که قطع صلۀ رحم مانع توارث نیست. زیرا با وجود آن در زمان پیامبر (ص) و صحابه و ائمه، کسی آن را به عنوان مانع ارث تلقی نکرده است و حکم به مانع بودن آن موجب اختلافات بیشتر خویشاوندی و درگیری خانوادگی خواهد شد که این خود بر خلاف مقاصد و رسالت شریعت است.
۵. فرضیۀ قطع صلۀ رحم به عنوان مانع توارث، قابل طرح است و از مهمترین ادله این فرضیه، بنای توارث بر رابطۀ ولاء و شرط قرار دادن آن به عنوان شروط وارث است که این دلیل و سایر ادله این گروه چندان محل حجت نمی تواند قرار گیرد.
۶. لازمۀ پذیرش این فرضیه، بهم زدن همه حقوق مبتنی بر این رابطه و تقسیم ارث بر مبنای نقش و اثر شخص در رابطه با دیگران است که کلیۀ اصول و مبانی منصوص توارث از جمله میراث بران و سهم الارث افراد را بهم خواهد زد.

## منابع

قرآن کریم.

- ابن جزى، محمد (بى تا). القوانین الفقهیه، بى تا، بیروت: دار الفكر.
- ابن حجر، احمد (۱۳۷۹ق). فتح الباری شرح صحیح البخاری، بى تا، بیروت: دار المعرفه.
- ابن عاشور، محمد طاهر (۱۹۸۴م). التحرير و التنوير، چاپ اول، تونس: الدار التونسية.
- ابن فارس، احمد (۱۹۷۹م). معجم مقایس اللغة، چاپ اول، بیروت: دار الفكر.
- ابن قدامه، عبدالرحمن (بى تا). الشرح الكبير على متن المقنع، بى تا، دمشق: دار الكتاب العربي للنشر والتوزيع.
- ابن قدامه، عبدالله (۱۹۶۸م). المغنى، چاپ اول، قاهره: مكتبة القاهرة.
- ابن كثير، اسماعيل (۱۴۱۹ق). تفسير القرآن العظيم، چاپ اول، بیروت: دار الكتب العلمية.
- ابن منظور، محمد (۱۴۱۴ق). لسان العرب، چاپ دوم، بیروت: دار صادر.
- ابن ماجه، محمد (بى تا). سنن ابن ماجه، چاپ اول، بیروت: دار احیاء الكتب العربی.
- ابن نجيم، زين الدين (۱۴۱۹ق). الاشباه و النظائر، چاپ اول، بیروت: دار الكتب العلمية.
- \_\_\_\_\_ (بى تا). البحر الرائق شرح كنز الدقائق، چاپ دوم، بیروت: دار الكتاب الاسلامی.
- ابن نجيم، عمر (۱۴۲۲ق). النهر الفائق شرح كنز الدقائق، چاپ اول، بیروت: دار الكتب العلمية.
- ابوداود، سليمان (بى تا). سنن ابى داود، چاپ اول، بیروت: المكتبة العصريه.
- احمد، احمد شيبانى (۲۰۰۱م). مسند احمد بن حنبل، چاپ اول، بیروت: مؤسسة الرسالة.
- ازهرى، محمد (۲۰۰۱م). تهذيب اللغة، چاپ اول، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- آمدی، على (بى تا). الاحكام فى اصول الاحكام، چاپ اول، بیروت: المكتب الاسلامی.
- انصارى، زكريا (بى تا). اسنى المطالب فى شرح روض الطالب، چاپ اول، بیروت: دار الكتاب الاسلامی.
- بخارى، محمد (۱۴۲۲ق). صحيح البخارى، چاپ اول، بیروت: دار طوق النجاة.
- بهوتى، منصور (بى تا). كشف القناع عن متن الاقناع، بى تا، بیروت: دار الكتب العلمية.
- بيهقى، احمد (۱۴۲۴ق). السنن الكبرى، چاپ سوم، بیروت: دار الكتب العلمية.

تفتازاني، سعد الدين (بى تا). شرح التلويح على التوضيح، چاپ اول، مصر: مكتبة صبيح.  
جمعى از مؤلفان. (١٤٢٧ق). الموسوعة الفقهية الكويتية. چاپ سوم، كويت: وزارة الأوقاف والشئون  
الإسلامية.

جوهرى، اسماعيل (١٩٨٧م). الصحاح تاج اللغة، چاپ چهارم، بيروت: دار العلم للملايين.  
حصنى، ابوبكر (١٩٩٤م). كفاية الاختيار فى حل غاية الاختصار، چاپ اول، دمشق: دار الخير.  
حلى، حسن (١٤١٤ق). تذكرة الفقهاء، چاپ اول، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام.  
\_\_\_\_\_ (١٤١٩ق). نهاية الاحكام فى معرفة الاحكام، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.  
\_\_\_\_\_ (١٤٢٠ق). تحرير الاحكام الشرعية على مذهب الاماميه، چاپ اول، قم: مؤسسه امام صادق  
(ع).

حلى، نجم الدين (١٤٠٨ق). شرائع الاسلام فى مسائل الحلال و الحرام، چاپ دوم، قم: مؤسسه  
اسماعيليان.

حوى، سعيد (١٤٢٤ق). الاساس فى التفسير، چاپ ششم، قاهره: دار السلام.  
خرشى، محمد (بى تا). شرح مختصر خليل، چاپ اول، بيروت: دار الفكر للطباعة.  
دار قطنى، على (٢٠٠٤م). سنن الدار القطنى، چاپ اول، بيروت: مؤسسة الرسالة.  
دزفولى، مرتضى (١٤١٠ق). كتاب المكاسب، چاپ سوم، قم: مرسسه مطبوعاتی دار الكتاب.  
رازى، محمد (١٤٢٥ق). مختار الصحاح، چاپ پنجم، بيروت: المكتبة العصرية.  
راغب، حسين (١٤١٢ق). المفردات فى غريب القرآن، چاپ اول، دمشق: دار القلم.  
زحیلی، وهبه (بى تا). الفقه الاسلامی و ادلته، چاپ چهارم، دمشق: دار الفكر.  
زحیلی، محمد مصطفى (٢٠٠٦م). القواعد الفقهية وتطبيقاتها في المذاهب الأربعة، چاپ اول،  
دمشق: دار الفكر.

زرکشی، محمد (١٩٩٤م). البحر المحيط، چاپ اول، بيروت: دار الكتب العلمية.  
زمخشري، محمود (١٤٠٧ق). الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، چاپ سوم، بيروت: دار الكتاب  
العربى.

زيدان، عبدالكريم (١٩٩٣م). المفصل فى احكام المرأة و البيت المسلم، چاپ اول، بيروت: مؤسسه  
الرسالة.

سرخسی، محمد (۱۹۹۳م). المبسوط، بی تا، بیروت: دار المعرفة..

\_\_\_\_\_ (بی تا). اصول السرخسی، چاپ اول، بیروت: دار الفکر.

سیوطی، عبدالرحمن (۱۹۹۰م). الاشباه و النظائر، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیه.

شربینی، محمد (۱۹۹۴م). مغنی المحتاج الی معرفة معانی الفاظ المنهاج، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیه.

صدقی، محمد (۱۴۲۴ق). موسوعة القواعد الفقهیه، چاپ اول، بیروت: مؤسسة الرساله.

صوفی، عبدالقادر (۱۴۲۳ق). المفید فی مهمات التوحید، چاپ اول، نابل: دار الاعلام.

طباطبائی، سید علی (۱۴۱۸ق). ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالادلة، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت (ع).

طباطبائی، محمد حسین (۱۳۹۰ق). المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.

طبرسی، فضل (۱۳۷۲ش). مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران: انتشارات ناصر خسرو.

طبری، محمد (۱۴۲۰ق). جامع البیان فی تأویل القرآن، چاپ اول، بیروت: مؤسسة الرساله.

طوسی، محمد (۱۳۸۷ق). المبسوط فی فقه الامامیه، چاپ سوم، تهران: المكتبة المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه.

\_\_\_\_\_ (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۰ق). الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، چاپ اول، تهران: دار الکتب العلمیه.

عاملی، زین الدین (۱۴۱۶ق). تمهید القواعد الاصولیه و العربیه، چاپ اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.

عاملی، سید جواد (۱۴۱۹ق). مفتاح الكرامه فی شرح قواعد العلامه، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

عاملی، علی (۱۴۱۳ق). مسالك الافهام، چاپ اول، قم: مؤسسة المعارف الاسلامیه، قم.

عاملی، محمد (بی تا). القواعد و الفوائد، چاپ اول، قم: کتابفروشی مفید.

عبدالمنعم، محمود (۱۹۹۷م). معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهیه، چاپ اول، قاهره: دار الفضیله.

عدوی، علی (۱۴۱۴ق). حاشیه العدوی علی شرح کفایة الطالب الربانی، چاپ اول، بیروت: دار الفکر.

- غزالي، محمد (١٤١٧ق). المستصفى فى علم الاصول، چاپ اول، بيروت: مؤسسة الرساله.
- فخر رازى، محمد (١٤٢٠ق). التفسير الكبير، چاپ سوم، بيروت: دار احياء التراث العربى.
- فيروزآبادى، محمد (٢٠٠٥م). القاموس المحيط، چاپ هشتم، بيروت: مؤسسة الرساله.
- فيومى، احمد (بى تا). المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير، چاپ دوم، بيروت: المكتبة العلميه.
- قرايى، احمد (١٩٩٤م). الذخيرة، چاپ اول، بيروت: دار الغرب الاسلامى.
- \_\_\_\_\_ (بى تا)، الفروق، چاپ اول، بيروت: عالم الكتاب.
- قمى، محمد (١٣٨٦ق)، علل الشرائع، چاپ اول، قم: كتابفروشى داورى.
- كاسانى، ابوبكر (١٩٨٦م). بدائع الصنائع فى ترتيب الشرائع، چاپ دوم، بيروت: دار الكتب العلميه.
- كلينى، محمد (١٤٢٩ق). الكافى، چاپ اول، قم: دار الحديث للطباعة و النشر.
- مرداوى، على (بى تا). الانصاف فى معرفة الراجح من الخلاف، بى تا، بيروت: دار احياء التراث العربى.
- مسلم، نيشابورى (بى تا). المسند الصحيح المختصر، چاپ دوم، بيروت: دار احياء التراث العربى.
- مناوى، محمد (١٣٥٦ق). فيض القدير شرح جامع الصغير، چاپ اول، مصر: المكتبة التجارية الكبرى.
- نجفى، محمد حسن (١٤٠٤ق). جواهر الكلام، چاپ هفتم، بيروت: دار احياء التراث العربى.
- نفاوى، احمد (١٩٩٥م). الفواكه الدوانى، بى تا، بيروت: دار الفكر.
- نمله، عبدالكريم (١٩٩٩م). المهذب فى اصول الفقه المقارن، چاپ اول، رياض: مكتبه الرشد.
- نورى، ميرزا حسين (١٤٠٨ق). مستدرک الوسائل، چاپ اول، بيروت: مؤسسة آل البيت (ع).
- نووى، محى الدين (١٣٩٢ق). المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج، چاپ دوم، بيروت: دار احياء التراث العربى
- \_\_\_\_\_ (١٩٩١م). روضة الطالبين و عمدة المفتين، چاپ سوم، بيروت: المكتب الاسلامى.
- هيتمى، احمد (١٩٨٣م). تحفة المحتاج فى شرح المنهاج، بى تا، مصر: المكتب التجارية الكبرى.
- \_\_\_\_\_ (١٤٠٧ق). الزواجر عن اقتراف الكبائر، چاپ اول، بيروت: دار الفكر.